

منابع شناخت معروف و منکر

دریافت: ۸۹/۱۱/۱۰ تأیید: ۸۹/۱۲/۲۳ حسین جوان آراسته*

چکیده

انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر، متوقف بر «شناخت معروف و منکر» می‌باشد. اکنون پرسش اساسی این است که تشخیص و تعیین معروف و منکر در صلاحیت چه مرجعی است؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان منابعی مانند: عقل، سیره عقلا، عرف، قانون، فطرت و شریعت را مورد تحقیق و بررسی و محدوده هر یک را در تشخیص معروف و منکر مورد شناسایی قرار داد. عقل فردی با همه امتیازاتی که دارد، اما به سبب محدودیت‌هایش نمی‌تواند منبعی برای شناخت معروف و منکر باشد. عرف و سیره عقلا نیز فی‌نفسه نمی‌توانند در این زمینه به عنوان منبع معرفی شوند؛ مگر آنکه از سوی شرع، مورد تأیید قرار گرفته باشند.

قوانین، از آن جهت که فرایند مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان و بعضاً مجمع تشخیص مصلحت را طی کرده‌اند، مشروعیت داشته و می‌توان در شناخت معروف و منکر از آنها بهره برد. فطرت خالص و بی‌شائبه نیز که تحت تأثیر عوامل بیرونی قرار نگرفته باشد، می‌تواند منبع خوبی برای شناخت معروف و منکر باشد و این تنها در مواردی است که نوع انسانها بر فطری بودن امری توافق داشته باشند. از آنجا که احکام شرعی این فریضه از سوی شارع حکیم صادر می‌شود، بالطبع مصالح و مفاسد واقعی در آن لحاظ شده است، لذا شریعت نیز می‌تواند منبع قابل استناد و مستقل و بدون محدودیت به حساب آید.

واژگان کلیدی

معروف، منکر، عقل، شرع، عرف، قانون

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

مقدمه

۱. چیستی معروف و منکر

انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر که یکی از بزرگترین فرایض الهی است، متوقف بر امور متعددی است که یکی از آنها «شناخت معروف و منکر» می‌باشد. برای «معروف و منکر»، بسته به نگاه لغوی، فقهی و حقوقی، تعاریف متفاوتی ارائه شده است:

۱-۱. از نظر لغت

در «مقایس اللغة» چنین آمده است: «عرف در اصل به دو معنا دلالت دارد: ۱. پی‌درپی بودن چیزی به صورت پیوسته؛ ۲. سکون و آرامش. معرفت، عرفان و معروف از ریشه و معنای دوم می‌باشند؛ زیرا انسان به آنچه می‌شناسد (معروف) آرامش می‌یابد و از آنچه نمی‌شناسد، وحشت‌زده شده، فرار می‌کند» (احمد بن فارس، ۱۳۸۷، ذیل واژه عرف).

کاربرد این واژه در بسیاری از موارد نشان می‌دهد که در «معرفت»، ضرورتی بر آگاهی توأم با تفکر و تدبر نیست؛ بلکه این نوع از آگاهی، بیشتر معطوف به شناخت‌های سریع و آسانی است که نیازی به تأمل فراوان ندارند. موارد به‌کاررفته در قرآن، به خوبی در این زمینه گویایی دارند:

- «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ» (الرحمن (۵۵): ۴۱)؛ تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند.

- «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ وَكَلَّعْنَا عَنْهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ» (محمد (۴۷): ۳۰)؛ و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم، در نتیجه ایشان را به سیمایشان می‌شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی بُرد.

- «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (مطففین (۸۳): ۲۴)؛ از چهره‌هایشان طراوت نعمت [بهشت] را درمی‌یابی.

در هیچ یک از این موارد، شناخت‌ها همراه با پیچیدگی و غموض نیستند؛ بلکه به راحتی قابل دریافت هستند و نیاز به تأمل و تدبر ندارند. از دیدگاه قرآن چهره

تبهکار، مجرم بودنش را نمایان می‌سازد یا شیوه گفتار افراد به‌خودی خود حکایت از حال درونشان دارد. به بیان دیگر، این شناخت‌ها، به سرعت و سهولت به انسان منتقل می‌شود و البته به همین دلیل است که در عمق جان رسوخ کرده و دل بدان اعتراف می‌کند.

مقایسه میان کاربردهای تعلیم با تعریف و معلم با مُعْرِف نیز نشان می‌دهد که گر چه هر دو در معنای انتقال آگاهی مشترکند، ولی تفاوت معنایی در این جمله که «الف»، معرف «ب» می‌باشد با این جمله که «الف»، معلم «ب» می‌باشد، کاملاً روشن است. «تعلیم» نیازمند تدبیر و تأمل و به‌کارگیری شیوه‌های خاص خود است؛ در حالی که در «تعریف»، چه بسا به صرف ارائه آنچه مورد نظر است، شناخت حاصل شود. شاید به همین دلیل است که قرآن به هنگام بیان رسالت پیامبر نسبت به مردم، به جای «يُعْرِفُهُمْ» در سه جا از تعبیر «يُعَلِّمُهُمْ» استفاده کرده و فرموده است: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (بقره (۲): ۱۲۹؛ آل عمران (۳): ۱۶۴؛ جمعه (۶۲): ۲)؛ چرا که فراگیری کتاب و حکمت، کار آسانی نیست و نیازمند تعلیم از سوی معلمی چون پیامبر است.

بنابراین، معرفت به هر چیز، به صورت طبیعی، باور و پذیرش و در نتیجه آرامش را در نفس انسان به‌وجود می‌آورد و بر همین اساس، تفاوت میان «علم و عرفان» و «عالم و عارف» را در این نکته باید دانست که در عرفان، شناخت با باور و پذیرش همراه می‌باشد؛ ولی آگاهی حاصل از علم، لزوماً همراه با باور درونی نیست. شما در مواردی، مطلبی را با استدلال و برهان می‌پذیرید؛ در این جا، شما «علم» دارید، اما «باور» چه؟ پزشک و عَسَّال، هر دو می‌دانند که مرده، فاقد حیات است؛ با این حال عَسَّال با آنکه از نظر علمی و استدلالی، شناخت ندارد، ولی باورش بیشتر است. بدین ترتیب، در شناخت‌های مبتنی بر علم، نوعاً بعد استدلالی قوی‌تر و باور قلبی ضعیف‌تر است؛ در حالی که در شناخت‌های مبتنی بر عرفان، بعد استدلالی ضعیف‌تر و پذیرش قلبی و آرامش درونی قوی‌تر است.

در لغت، «عُرِفَ و نُكِرَ»، «مَعْرِفَهُ و نَكْرَهُ» و «مَعْرُوفٌ و مُنْكَرٌ» در برابر هم به‌کار می‌روند. قرآن نیز بارها مشتقات این دو واژه را همپای هم به کار برده است؛ نظیر:

- «وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (یوسف (۱۲): ۵۸)؛
 برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند. [او] آنان را شناخت، ولی آنان او را
 نشناختند.

- «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» (نحل (۱۶): ۸۳)؛ نعمت خدا را می‌شناسند؛ اما باز
 هم منکر آن می‌شوند.

- «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران (۳): ۱۰۴).

بر این اساس، تأمل در معنای «منکر»، ما را در دستیابی به معنای «عرف» و «معروف»
 یاری خواهد رساند.

«منکر» به طور معمول در سه معنا به کار می‌رود:

۱. عدم شناخت

آیات زیر همگی بر همین معنا دلالت دارند:

- «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» (حجر (۱۵): ۶۲)؛ [لوط] گفت: شما مردمی ناشناس هستید.

- «فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ» (هود (۱۱): ۷۰)؛ و چون [ابراهیم] دید
 دستهایشان به غذا دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس یافت.

راغب اصفهانی، معنای اصلی انکار را نوعی جهل دانسته است (راغب اصفهانی،
 ذیل واژه نکر).

۲. عدم پذیرش، انکار در برابر اعتراف

ابن فارس می‌گوید: «نَكَرَ الشَّيْءَ وَانْكَرَهُ: لَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ وَ لَمْ يَعْتَرَفْ بِهِ لِسَانُهُ» (احمد
 بن فارس، ۱۳۸۷، ذیل واژه نکر)؛ یعنی قلبش آن را نپذیرفت و زبانش به آن
 اعتراف نکرد.

- «وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ» (غافر (۴۰): ۸۱)؛ و نشانه‌های [قدرت]
 خویش را به شما می‌نمایاند. پس کدام یک از آیات خدا را انکار می‌کنید؟!

- «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» (نحل (۱۶): ۸۳)؛ نعمت خدا را می‌شناسند، اما باز
 هم منکر آن می‌شوند.

۳. امر زشت، ناپسند و قبیح

- «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

(توبه(۹: ۷۱)؛ و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده
وا می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند.

– «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَأَصْوَاتُ الْحَمِيرِ» (لقمان(۳۱): ۱۹)؛ بدترین آوازه‌ها بانگ خران
است.

– «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا» (کهف(۱۸): ۷۴)؛ واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی.

با تأمل در کاربردهای واژه «منکر»، می‌توان گفت که معنای دوم و سوم این واژه،
ریشه در همان معنای اول دارند؛ یعنی غریب، نامعلوم و ناشناخته در برابر «معروفی»
که شناخته شده است. اگر «انکار» را در مفهوم نپذیرفتن به‌کار می‌بریم، از آن روست
که نامعلوم و ناشناخته است و به همین ترتیب، گویا معنای سوم، تکیه بر معنای دوم
دارد؛ زیرا امری که مورد پذیرش قرار نگیرد، طبیعتاً در اذهان، امری زشت و ناپسند
جلوه خواهد کرد. اگر «معروف و منکر» مرادف با «نیک و بد» هستند، در حقیقت
بازگشت به این دارند که یکی قابل پذیرش و دیگری، غیر قابل پذیرش است و
ملاک اصلی آنها نیز شناخت و عدم شناخت می‌باشد.

نتیجه آنکه، اصلی‌ترین معنای «معروف» در لغت، «شناخته‌شده» می‌باشد؛
شناختی که نوعاً با باور و پذیرش قلبی همراه است. «منکر» از نظر مفهومی در
مقابل معروف قرار دارد. کاربرد رایج معروف و منکر در «نیک و بد» و «پسندیده و
ناپسند» نیز به همین معنای اصلی باز می‌گردد.

۲-۱. از نظر تفسیر و فقه

معروف، «شایسته» و منکر «ناشایسته» است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸،
ص ۳۱۶). معروف و منکر، همپای «خیر و شر»ند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳،
ص ۳۷۴). «معروف» هر امر جایزی است که متصف به وصفی زاید بر جایز بودن
شود (مثل وصف وجوب و استحباب)؛ در صورتی که انجام‌دهنده آن، بدان آگاه
باشد^۱ (علامه حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۰).

برخی دیگر از فقیهان نیز همچون شهید ثانی و صاحب جواهر، همین تعریف را
مبنا قرار داده‌اند و البته آن را نقد کرده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۹۹؛ نجفی،
۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۵۷-۳۵۶؛ صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۱۹-۴۱۷). شهید صدر

پس از واژه‌شناسی تفصیلی، در این زمینه می‌نویسد: «آنچه مورد تأیید شریعت قرار گیرد «معروف» و آنچه از سوی شریعت رد گردد «منکر» است» (صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۱۶). از دیدگاه امام خمینی ره، «هر عملی که عقلاً یا شرعاً واجب باشد، امر به آن نیز واجب است و هر چیزی که عقلاً قبیح و یا شرعاً حرام باشد، نهی مردم از ارتکاب آن واجب است و هر چیزی که انجام آن مطلق و مستحب باشد، امر به آن نیز مستحب است و هر چیزی که انجام دادنش مکروه باشد، امر به آن نیز مکروه است» (امام خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۶۳). بدین ترتیب، از نظر امام خمینی، هر چه را عقل یا شرع، واجب یا مستحب بدانند، معروف و آنچه را عقل یا شرع، حرام یا مکروه بدانند، منکر می‌نامند.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، برای شناخت «معروف» بودن یک چیز، بر این اساس که شایستگی و پسندیدگی آن، توسط شرع یا عقل یا حتی قانون، مورد تأیید قرار گرفته شده باشد نظرات مختلفی وجود دارد. همین امر به خوبی نشان می‌دهد که دستیابی به تعریف دقیقی از معروف و منکر، مستلزم شناخت منابع معروف و منکر می‌باشد.

۳-۱. از نظر حقوق

اصل هشتم قانون اساسی، تعریفی از معروف و منکر ارائه نداده و تا کنون در اجرای این اصل نیز قانونی به تصویب نرسیده است. نمایندگان مجلس شورای اسلامی در خرداد سال ۱۳۸۹، فوریت طرحی را به تصویب رساندند که به موجب ماده ۲ آن، «قانون و مقررات و شرع»، ملاک «معروف و منکر بودن» قرار گرفته‌اند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا مراد قانونگذار قانون اساسی از اصطلاح «معروف و منکر» در اصل هشتم، همان مفهوم متبادر از شرع است یا اعم از آن؟ قبل از پاسخ به این سؤال، لازم است به دو نکته توجه شود:

۱. با توجه به مشروعیت قانونگذاری با ملاحظات اسلامی - که دلایل آن در جای خود اثبات شده است - و با توجه به فتوای امام خمینی ره بر خلاف شرع بودن تخلف از قوانین و مقررات دولت، به نظر می‌رسد علاوه بر آنچه که در شرع مورد امر یا نهی قرار گرفته است، می‌توان موارد معروف و منکر را به تمامی قوانین و مقررات

موضوعه تسری داد.

۲. ما در حقوق، با الزامات، سر و کار داریم، نه با مستحبات و مکروهات. اگر فقها امر به معروف را به واجب و مستحب و نهی از منکر را به حرام و مکروه تقسیم کرده‌اند، چنین تقسیمی در حقوق وجود ندارد. حقوق اساساً در محدوده مستحبات و مکروهات وارد نخواهد شد و در نتیجه دایره معروف و منکر حقوقی در مقایسه با معروف و منکر فقهی، مضیق خواهد بود. نتیجه آنکه بسته به اینکه چه تعریفی از معروف و منکر مورد نظر ما باشد و نیز بسته به اینکه شناخت معروف و منکر از چه منبع یا منابعی صورت گیرد، دامنه آن تنگ یا فراخ می‌گردد.

۲. چستی منابع شناخت معروف و منکر

اکنون باید به این پرسش مهم پاسخ داد که تشخیص و تعیین معروف و منکر در صلاحیت چه مرجعی است؟ به تعبیر دیگر، برای شناخت معروف و منکر چه راه‌هایی وجود دارد؟ گزینه‌های احتمالی، عبارتند از: عقل، سیره عقلا، عرف، قانون، فطرت و شریعت. بدون تردید، هر یک از گزینه‌های فوق، برخی از ایده‌ها، گفتارها و رفتارها را خوب و برخی را بد می‌دانند. در این صورت، کدام یک از اینها می‌توانند به عنوان مرجعی صلاحیتدار برای تعیین معروف‌ها و منکرها قلمداد شوند؟ در ادامه، به صورت گذرا، مروری بر این منابع می‌کنیم:

۲-۱. عقل

منظور از عقل، عقل عملی است.^۲ حکم به حسن عدل و قبح ظلم و نیز حسن مصادیق عدل (شجاعت، کرم، علم و...) و قبح مصادیق ظلم (دروغ، سرقت، سخن‌چینی و...) از سوی همین عقل صادر می‌شود. به اعتقاد راغب اصفهانی: «معروف، هر عملی است که از راه عقل یا شرع، نیکویی‌اش شناخته شده باشد و منکر، هر کاری است که به واسطه عقل یا شرع، نیکویی‌اش انکار شده باشد» (راغب اصفهانی، ذیل واژه عرف).

۲-۲. سیره عقلا

گاه در مقیاسی جهانی، عقلای دنیا، نسبت به برخی از امور، وحدت نظر دارند. آیا سیره و روش آنها را می‌توان ملاکی برای معروف‌بودن و منکر‌بودن امری دانست؟ به عنوان مثال، چشم‌پوشی از بعضی منافع شخصی برای نفع‌بردن مردم، قاعده انصاف، قاعده ید، ممنوعیت غصب و... را می‌توان احکامی عقلایی در میان همه مردم دنیا به شمار آورد.

۲-۳. عرف^۳

عرف در مقایسه با سیره عقلا، در محدوده کمتری مطرح است؛ زیرا گاه عرف یک منطقه با منطقه دیگر متفاوت است. چه بسا به لحاظ محتوایی نیز در سطحی پایین‌تر از سیره عقلا قرار گیرد؛ مثلاً اگر قاعده عدل و انصاف را قاعده‌ای عقلایی فرض کنیم، اموری مانند چگونگی خرید و فروش و تعیین اوزان و مقادیر و یا کمیت و کیفیت احترام به داغدیدگان، اموری عرفی به شمار می‌آیند.

۲-۴. قانون

قانون، یعنی آنچه توسط مقام صلاحیت‌دار (قوه مقننه) وضع می‌شود که الزام‌آور بوده و از سوی دولت ضمانت اجرایی دارد.

۲-۵. فطرت

خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که در سرشت خود «زشتی و زیبایی» و «خوبی و بدی» را تشخیص می‌دهد. آگاهی فطری، نوعی خودآگاهی درونی است. این آگاهی‌ها اکتسابی و بیرونی نیستند.

۲-۶. شریعت

منظور، شریعت اسلام است. برای احکام صادره از سوی شرع مقدس می‌توان به وجوب نماز، روزه، حج و... مثال زد. اشاره به این دسته از احکام، بدان جهت است که توسط عقل یا عقلا یا عرف قابل درک نمی‌باشند. به بیان دیگر، همین اندازه که معلوم شود چیزی از سوی شرع مقدس مورد تأکید یا تحریم قرار گرفته است، معروف‌بودن یا منکر‌بودن آن ثابت خواهد بود و دیگر نیازی به تأیید عقلی یا عرفی

یا قانونی ندارد.

۳. ارزیابی منابع شناخت

از آنجا که ما به عنوان مسلمان، تردیدی در حجیت «شرع» نداریم، ابتدا رابطه شرع با دیگر منابع و سپس ملاحظات را که در مورد «شرع» وجود دارد، بررسی خواهیم کرد.

۳-۱. رابطه شرع با عقل

آیا مفاد قضیه «ما حکم به العقل، حکم به الشرع» که بیانگر ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع می‌باشد، در این جا نیز صادق است؟ آیا می‌توان بر این اساس، عقل را نیز یکی از منابع مهم شناخت و تشخیص معروف و منکر دانست؟ این ملازمه، مبتنی بر آن است که عقل، حجت شرعی است و حکم عقل، عادلانه می‌باشد و محال است که شرع مقدس از عدالت نهی کند. بنابراین، هرگاه عقل، امر به چیزی کند، محال است که شرع از آن نهی کند؛ همان گونه که اگر عقل از چیزی نهی نماید، محال است شرع به آن امر کند.

البته در چنین مواردی، نقش عقل، چیزی جز کشف حکم شارع مقدس نیست؛ زیرا «فرمان، صرفاً از سوی خداوند صادر می‌شود و «حکم»، فقط دارای یک منشأ است. البته «حکم الهی»، گاه از سوی رسولان ظاهری (پیامبران) به انسانها ابلاغ می‌شود و گاه همان حکم از سوی رسول باطنی (عقول انسانها) برای آنان آشکار می‌گردد و در هر صورت، «حکم الهی» کشف می‌شود؛ چه از طریق وحی و چه از طریق عقل» (سروش، ۱۳۸۱، ص ۴۴).

در زمینه احکام عقل، باید به دو نکته توجه نمود:

۱. «آیا از زیبایی و نیکی هر کاری که عقل درک می‌کند، می‌توان به «ضرورت» و وجوب عقلی آن رسید و آیا در این رابطه تلازم وجود دارد؟
به نظر می‌رسد که حسن عقلانی، اعم از وجوب است و در مواردی، ممکن است فعل پسندیده به حد لزوم نرسد» (همان، ص ۴۳).
۲. احکام عقلی گر چه مطابق عدالتند، اما بر پایه تصورات محدود بنا شده‌اند.

آگاهی‌های شارع مقدس - که مطلع بر اسرار است - به مراتب از آنچه عقل درک می‌کند بیشتر می‌باشد. با وجود این، زمانی که عقل در افق محدود خود، بر اساس مصلحت یا مفسده‌ای که تصور کرده است، امر و نهی می‌کند، چه بسا شرع، جهات دیگری را که عقل از آن غافل بوده است، درک کرده و به چیزی غیر از آنچه عقل بدان رسیده، حکم کرده است. بدین ترتیب، همیشه میان حکم عقل و حکم شرع، همسویی وجود ندارد.

لذا می‌توان محدودیت‌های زیر را برای عقل برشمرد:

- الف) عدم اشراف به حقیقت انسان، ابعاد وجودی و مصالح و منافع حقیقی او.
ب) تأثیرپذیری از واقعیت‌های خارجی، منافع شخصی و دلبستگی‌های ملی، منطقه‌ای، قومی و ...
ج) عدم آگاهی نسبت به حیات اخروی و معیارهای فردانیوی در ارزش‌گذاری رفتار انسانی.

آری، می‌توان حجیت احکام عقلی را - با فرض همه محدودیت‌های آن - در حوزه‌هایی که نص شرعی وجود ندارد، مورد توجه قرار داد، ولی این امر به معنای تأیید ملازمه «ما حکم به العقل، حکم به الشرع» نیست؛ زیرا ملازمه، بیانگر تساوی حکم شرع با عقل در تک‌تک احکام عقلی است؛ در حالی که به نظر می‌رسد، حجیت در این جا صرفاً به معنای معذوریت است و نوعی تأیید کلی و فی‌الجمله نسبت به احکام عقلی است؛ نه تأیید جزئی و بالجمله؛ به بیان دیگر، مفهوم ملازمه، این است که هنگام سکوت کتاب و سنت در این امور، بهترین گزینه برای ما، عمل بر طبق حکم عقل است؛ هر چند در عالم واقع چه بسا حکم خداوند، متفاوت از چیزی باشد که عقل آدمیان بدان رسیده است. به تعبیر دیگر، این حجیت، حجیت در مقام اثبات است، نه در مقام ثبوت.

بهترین نمونه‌ای که برای محدودیت احکام عقل عملی در موضوع محل بحث می‌توان مثال زد، اختلاف متکلمان و فقیهان در وجوب عقلی امر به معروف و نهی از منکر است. بیشتر این بزرگواران، وجوب عقلی را منکر شده و گروه کمتری آن را پذیرفته‌اند و جالب اینجاست که موافقان و مخالفان، برای اثبات نظر خویش به استدلال عقلی روی آورده‌اند. وقتی در اصل وجوب عقلی این فریضه با چنین

وضعیتی مواجهیم، در تشخیص مصادیق آن که بالغ بر هزاران و بلکه صدها هزار می‌شود، چه وضعی خواهیم داشت؟ بر روی هر موردی که دست گذاریم، چه‌بسا نسبت به معروف‌بودن یا منکر‌بودن آن، احکام عقلی متفاوتی از سوی عاقلان وجود داشته باشد.

اکنون از کسانی که برداشت اول را از قضیه «ما حکم به العقل، حکم به الشرع» دارند، می‌پرسیم با وجود این همه اختلاف نظر دربارهٔ معروف‌ها و منکرها، شرع مقدس، کدام حکم عقلی را مورد تأیید قرار داده است؟! روشن است که نمی‌توان پاسخی برای این پرسش پیدا کرد؛ زیرا در مواردی که نص شرعی وجود ندارد، هر چند نمی‌دانیم در عالم واقع، نظر شرع چیست، ولی این را می‌دانیم که در هر موردی، فقط یک حکم عقلی، منطبق با نظر شرع است؛ نه همهٔ آنها و چون همهٔ عاقلان نسبت به احکام خودشان مدعی می‌باشند، هیچ ملاکی برای شناسایی حکم عقلی منطبق با شرع وجود ندارد؛ زیرا ملاک در اینجا یا شرعی است یا عقلی. صورت اول، خلاف مفروض است؛ زیرا فرض ما در مواردی است که نص شرعی وجود ندارد. صورت دوم نیز مستلزم تسلسل است؛ زیرا اگر بخواهیم ملاک قضاوت را عقل قرار دهیم، همان مشکل پیشین که اختلاف نظرات بود، اینجا نیز وجود خواهد داشت. بدین ترتیب، تنها راهی که باقی می‌ماند، آن است که بگوییم در مواردی که نص شرعی برای تعیین مصادیق معروف و منکر وجود ندارد، حکم عقل هر کس در تشخیص معروف و منکر برای او حجت و معتبر است و این امر، تنها به معنای معذوریت مکلفان می‌باشد.

آنچه گفتیم، مربوط به تشخیص معروف و منکرهای فردی بود، حال آیا می‌توان عقل را به عنوان منبعی از منابع شناخت معروف و منکر در یک نظام اجتماعی معرفی کرد؟ پاسخ مثبت به این سؤال، مشکل است؛ زیرا منطق حقوقی اقتضا دارد که منبع معرفی شده، ضابطه‌مند باشد. همان گونه که گفتیم، سطح عقلانی مردم با یکدیگر متفاوت است و این تفاوت در قضاوت‌های عقلانی حتی در میان نخبگان و دانشمندان هر جامعه‌ای به روشنی مشاهده می‌شود و همین برداشت‌های عقلانی متفاوت، باعث بروز اختلاف در جامعه خواهد شد.

آنچه می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد، تصمیم‌گیری‌های عقل جمعی توسط

نمایندگان مردم در قوه مقننه خواهد بود و البته از این نکته نباید غافل بود که چنین تصمیماتی نیز به معنای انطباق دائمی آنچه عقل جمعی بدان می‌رسد با آنچه در عالم واقع مورد نظر شرع است نمی‌باشد.

نتیجه آنکه عقل (عقل فردی) با همه امتیازاتی که دارد، نمی‌تواند منبعی برای شناخت معروف و منکر باشد.

۲-۳. رابطه شرع با سیره عقلا و عرف

در علم اصول گفته شده است که اصل، صحت احکام عرفی و عقلایی است، مادامی که در شریعت، نهی‌ای در مورد آنها وجود نداشته باشد. دلیل صحت، این است که چنین احکامی در صدر اسلام در حضور معصومان علیهم‌السلام ساری و جاری بوده و سکوت آن بزرگواران به منزله تأیید آنها است و برای ما حجت می‌باشد. این حجیت به‌خودی خود، سبب کشف حکم شرعی است؛ هر چند منبع این احکام، عرف یا سیره عقلا باشد. بدیهی است که این حجیت، شامل احکام عرفی و عقلایی متأخر از عصر معصومین علیهم‌السلام یا احکام عرفی و عقلایی‌ای که از سوی شارع نهی شده‌اند، نمی‌شود؛ نظیر نهی از قیاس و غنا و نظایر اینها.

بنابراین، عرف و سیره عقلا، فی‌نفسه نمی‌تواند منبعی برای شناخت معروف و منکر باشند؛ مگر آنکه از سوی شرع مورد تأیید قرار گرفته باشند.

۳-۳. رابطه شرع با قانون

اگر بخواهیم به‌طور مشخص در مورد قوانین جمهوری اسلامی ایران نظر دهیم، خواهیم گفت که این قوانین دو دسته‌اند:

۱. قوانینی که بر طبق اصل چهارم^۴ و اصل نود و ششم قانون اساسی^۵ به تصویب رسیده‌اند.
۲. قوانینی که به استناد اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی^۶ توسط مجمع تشخیص مصلحت، مورد تأیید قرار گرفته‌اند. در این موارد، مصوبات مجمع، نسبت به آنچه مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان می‌باشد، حاکم است. البته این امر به معنای حاکم‌بودن اصل یکصد و دوازدهم بر اصل چهارم نیست؛ زیرا با تأمل

می‌توان دریافت که مصوبات مجمع نیز در حقیقت مخالف با شرع نمی‌باشند؛ چون دایره موازین اسلام، گسترده است و علاوه بر احکام اولیه، شامل احکام ثانویه و احکام مبتنی بر مصلحت جامعه اسلامی نیز می‌شود و این امر از سوی فقهای بزرگی چون امام خمینی علیه السلام مورد تأیید قرار گرفته است.

اینک باید به این پرسش پاسخ داد که آیا با تشخیص مصلحت، ماهیت اشیاء تغییر می‌یابد؛ مثلاً اگر بنا به مصالحی، قانون، معاملات ربوی را در برخی از موارد مجاز اعلام کرد، آیا ماهیت ربا که یک منکر اقتصادی است، تغییر می‌یابد و بنا بر این، دیگر نمی‌توان به آن منکر گفت؟ به نظر می‌رسد هر چند چنین معاملات ربوی‌ای را در وضعیت جدیدشان، هر چند نمی‌توان «منکر» دانست، اما با توجه به حساسیت اولیه شرع مقدس، «معروف» نیز نخواهند بود. به تعبیر دیگر، با وضعیت جدید، تحریم، تبدیل به تجویز شده است و ما نمی‌توانیم در چنین مواردی از ترخیص اضطراری، تشویق و ترغیب شرع را آن گونه که نسبت به «معروفها» وجود دارد، در موضوع مورد بحث به دست آوریم. البته نمی‌توان برای همه معروفها و منکرهایی که در وضعیت‌های خاص قرار می‌گیرند، حکم واحدی صادر کرد و چه بسا در برخی موارد بتوان تبدیل ماهیت را پذیرفت و در نتیجه اعلام نمود که علاوه بر معروف و منکر به حکم اولی، معروف و منکر به حکم ثانوی نیز خواهیم داشت.

بدین ترتیب، فرآیند در نظر گرفته شده برای تصویب قوانین، مشروعیت آن را تضمین می‌کند؛ هر چند آنچه در زمینه عدم اطلاع کامل عقل بر مصالح و مفاسد واقعی گفته شد، در مورد قوانین نیز صادق است و علاوه بر آن، گاهی منافع شخصی و ارتباطات اجتماعی و اقتصادی قانونگذار، دانسته یا ندانسته - در وضع قوانین تأثیر می‌گذارد؛ اما با توجه به مکانیسم تعریف شده در نظام قانونگذاری جمهوری اسلامی که مورد تأیید ولی فقیه قرار گرفته است، نباید در مشروعیت قوانین مصوب تردید کرد.

البته مشروعیت قوانین نیز نباید به گونه‌ای تفسیر گردد که به منزله تساوی حکم شرع با قانون مصوب تلقی گردد. وقتی می‌گوییم قوانین جمهوری اسلامی ایران مشروعند، بدین معنا است که این قوانین، حجیت دارد و وظیفه فعلی افراد جامعه، عمل بر اساس آن می‌باشد. با وجود این، هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند همه قوانین

مصوب، با موازین شرع انطباق دارند. اگر چنین بود، نقد قوانین لازم نبود. باید توجه نمود که ضمن لزوم تمکین در برابر قوانین، در پاره‌ای از موارد، یکی از مصادیق روشن «معروف»، نقد همین قوانین است. در این صورت، منافاتی ندارد که از دو منظر متفاوت، هم قانون موجود و هم نقد آن را معروف بدانیم. در نتیجه، قوانین مصوب، هر چند خاستگاهی شرعی نداشته باشند (مثلاً برگرفته از عقل جمعی، عرفها، ضرورتها و مصلحت‌های جامعه باشند)، در وضعیت کنونی از وجاهت شرعی برخوردارند. به بیان دیگر، حتی اگر احکام عقلی یا عقلایی یا عرفی، فی‌نفسه قابلیت استناد نداشته باشند، در صورتی که فرآیند مجلس، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت را طی کنند، مشروعیت خواهند داشت.

۳-۴. رابطه شرع با فطرت

در اصل مجهزبودن انسان به فطرت که نوعی خودآگاهی درونی است، تردیدی وجود ندارد. قرآن از الهامات فطری سخن گفته است: «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد»^۷ (شمس (۹۱): ۷-۸). این آیه، بیانگر آن است که خداوند به نفس انسان، زشتی‌ها و پاکی‌ها را الهام کرده و شناخت خوب و بد را در قلب هر کس قرار داده است. امام کاظم علیه السلام در بیان یکی از معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «یکی از اصحاب پیامبر به نام «وابصه»، خدمت پیامبر رسید؛ پیامبر فرمود: بگویم چه می‌خواهی بپرسی یا خود می‌پرسی؟ عرض کرد: بفرمایید. فرمود: آمده‌ای تا از «نیکی» و «گناه» بپرسی. سپس پیامبر دست خود را به سینه‌ی وی زد و فرمود: ای وابصه! نیکی، همان است که نفس و سینه‌ی انسان، بدان اطمینان داشته باشد و گناه، چیزی است که قلب نسبت به آن تردید دارد...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۶۶، ح ۳۳۵۰۲).

این روایت در منابع اهل سنت نیز نقل شده و در ذیل آن، چنین آمده است: «پیامبر دستش را به سینه‌ی وی زد و فرمود: ای وابصه از قلب خودت سؤال کن، از خودت بپرس...»^۸ (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۵۶). این روایت گویای آن است که خداوند، شناخت خوب و بد را در قلب هر کس قرار داده است.

از سوی دیگر، احکام دین و شریعت، احکام مبتنی بر فطرتند: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم (۳۰): ۳۰)؛ پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن؛ با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است.

این امر در مورد معروف و منکرها نیز صادق خواهد بود. با وجود این، نمی‌توان تأثیرات منفی شرایط و اوضاع جامعه بر فطرت پاک انسانها را نادیده گرفت. مشکل دیگری که در معرفی فطرت به عنوان منبعی برای شناخت معروف و منکر وجود دارد، ضابطه‌مند نبودن آن است. اموری که ما آنها را فطری می‌نامیم، نوعاً اموری کلی هستند که قابلیت قبض و بسط دارند. چه بسا برخی، شایستگی و خوبی چیزی را فطری بدانند، در حالی که در قضاوت دیگران چنین نباشد. شاید به همین دلیل است که وجدان و فطرت در شمار ادله اربعه شرعی قرار نگرفته‌اند.

نتیجه آنکه فطرت خالص و بی‌شائبه که تحت تأثیر عوامل بیرونی قرار نگرفته باشد می‌تواند منبع خوبی برای شناخت معروف و منکر باشد و این تنها در مواردی است که نوع انسانها بر فطری بودن امری، توافق داشته باشند.

۳-۵. بررسی شرع

پس از بررسی منابع احتمالی، اینک به بررسی «شرع» به عنوان اصلی‌ترین منبع شناخت معروف و منکر می‌پردازیم. سپس در ادامه، ملاحظاتی را که نسبت به ماده ۲ طرح پیشنهادی نمایندگان مجلس در مورد امر به معروف و نهی از منکر می‌تواند وجود داشته باشد، مطرح می‌کنیم. در این ماده چنین آمده است: «معروف و منکر، هرگونه فعل یا ترک فعلی است که در قوانین و مقررات و یا شرع، مورد امر یا نهی قرار گرفته یا منع شده باشد».

همچنین در تبصره این ماده آمده است: «در موارد اختلاف در احکام شرعی، نظر ولی امر مسلمین، ملاک عمل خواهد بود».

در این ماده، منابع انحصاری شناخت معروف و منکر «قوانین و مقررات و شرع» ذکر گردیده است که منظور از «مقررات» نیز تصویب‌نامه‌ها، آیین‌نامه‌ها و بخشنامه‌های دولتی است.

با توجه به اینکه مقررات نباید با قوانین عادی و اساسی مغایرت داشته باشند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر برابر «مقررات» اموری معروف و اموری دیگر منکر دانسته شدند، از نظر شرعی حجت می‌باشند و عمل بر اساس مفاد آن، همانند «قوانین» لازم می‌باشد.

در مورد شرع، تأمل در چند نکته بایسته است:

الف) مراد از شرع، ضروریات شرعی است؛ مثل وجوب نماز، روزه، زکات و حجاب و حرمت شرب خمر و زنا. به تعبیر دیگر، برخی از معروفها و منکرها جزء بدیهیات شرعی و یا ناظر به نظریات شرعی هستند. در صورت دوم، احتمال اختلاف فتوا میان صاحب‌نظران وجود دارد. در همین صورت، گاه معروف و منکر جنبه فردی دارد و گاه بُعد اجتماعی. اگر خصیصه فردی داشته باشد، آنچه ملاک عمل برای مکلف است، فتوای مرجع تقلید او می‌باشد؛ به عنوان مثال، اگر مرجع تقلیدی تراشیدن ریش را منکر و حرام نمی‌داند و مراجع دیگر در این زمینه احتیاط کرده و یا فتوا به حرمت داده‌اند، این عمل برای مقلدان آن مرجع، منکر محسوب نمی‌شود و دیگران نیز نباید وی را نهی کنند و اساساً وجهی برای رجوع به نظر ولی امر وجود ندارد. بنابراین، تبصره پیشنهادی قابل مناقشه می‌باشد. آری! در مواردی که معروفها و منکرها بُعد اجتماعی دارند و در رأی فقیهان، اتفاق نظری وجود نداشته باشد، گزینه‌های پیش رو عبارتند از:

۱. تبعیت مقلدان از فتاوی مراجع خود؛
۲. تبعیت همه مقلدان از یک مرجع تقلید اعلم و ملاک قراردادن رأی او در تشخیص معروفها و منکرهای اجتماعی؛
۳. تبعیت از رأی اکثریت فقیهان؛
۴. تبعیت از رأی ولی فقیه.

سه گزینه اول قابل مناقشه‌اند؛ زیرا صورت اول در بسیاری از موارد موجب هرج و مرج و بهم‌ریختن نظم اجتماعی می‌شود. اشکال صورت دوم، آن است که فرض بر این است که هر مقلدی، مرجع تقلید خود را از دیگر مراجع، اعلم می‌داند و بنا بر این، توافق بر رأی یک مرجع تقلید اعلم، امکان‌پذیر نیست. صورت سوم نیز که مقلدان وظیفه داشته باشند در موارد اختلاف میان فقیهان، رأی اکثریت را

ملاک عمل قرار دهند، اساساً در فقه شیعه پذیرفته نشده است؛ زیرا اکثریت، دلیل بر حقانیت نیست. بدین ترتیب، منطقی‌ترین گزینه، ملاک‌قراردادن رأی ولی فقیه خواهد بود. ترجیح رأی فقهی ولی فقیه بر رأی فقهی دیگران به دلیل دارا بودن امتیاز ولایت می‌باشد.

ب) قوانین مصوب قوه مقننه یا از دیدگاه شورای نگهبان مغایرتی با شرع نداشته‌اند و یا با استناد به اصل یکصد و دوازدهم، تصویب شده‌اند که به صورت کلی، همان گونه که قبلاً گفتیم، تأیید شرعی را به همراه دارند. حال اگر در مواردی، رأی فقهی ولی فقیه با آنچه قانون مقرر کرده است، مغایرت داشته باشد، کدام مقدم است؟ مثلاً اگر در نظر ولی فقیه چیزی معروف یا منکر باشد، در حالی که قانون آن را معروف یا منکر نمی‌داند، چه باید کرد؟

به نظر می‌رسد تا جایی که رأی، به عنوان نظریه فقهی مطرح باشد و نه حکم حکومتی، آنچه در قانون آمده است، مقدم می‌باشد.

ج) از فتاوا و اختلافات فتوایی فقیهان که بگذریم، موضوع احکام حکومتی صادره از سوی ولی فقیه نیز لازم است مورد توجه قرار گیرد. با توجه به اینکه احکام حکومتی، احکامی است که حکومت برای اداره کشور و جامعه صادر می‌کند و لازمه ولایت است و در نوع خود می‌تواند طیف وسیعی از امور اجتماعی را دربرگیرد، نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. آیا این احکام می‌توانند منبعی از منابع شناخت معروف و منکر تلقی گردند؟ پرسش را می‌توان این گونه مطرح کرد که جایگاه احکام حکومتی^۹ صادره از سوی حاکم اسلامی در زمینه «معروف و منکر» چیست؟

به نظر می‌رسد، این دسته از احکام نیز از منابع مهم شناخت معروف و منکر در جامعه هستند. به‌ویژه با توجه به این نکته که اولویت حکم در مقایسه با فتوا به گونه‌ای است که عمل بر اساس حکم حاکم اسلامی بر مقلدان همه مراجع و حتی بر خود مراجع نیز واجب می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در مجموع از میان منابع بررسی شده، همچون عقل، سیره عقلا، عرف، قانون،

فطرت و شریعت، با توجه به ضرورت نظم اجتماعی و ملاحظات دیگر، تنها دو منبع شرع و قانون می‌توانند در شناسایی معروفها و منکرها به رسمیت شناخته شوند. در زمینه احکام شرع نیز، در صورتی که اختلاف فتوا میان صاحب‌نظران وجود داشته باشد، اگر معروف و منکر خصیصه فردی داشته باشند، آنچه ملاک عمل برای مکلف می‌باشد، فتوای مرجع تقلید فرد است و در صورتی که جنبه عمومی داشته باشند، منطقی‌ترین گزینه، ملاک قراردادن رأی ولی فقیه خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. «المعروف هو كل فعل حسنٍ اختص بوصف زائد علی حسنه إذا عرف فاعله ذلك أو دل علیه و المنکر كل فعل قبیح عرف فاعله قبحه أو دل علیه».
۲. انسان دو قوه دارد: یکی قوه‌ای که مخصوص ادراک کلیات است (عقل نظری) و دیگری قوه‌ای که مربوط به جزئیات عملی است (عقل عملی) (مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، ص ۹۶). به تعبیر شهید مطهری، «حکمت نظری از «هست»ها و «است»ها سخن می‌گوید و حکمت عملی از بایدها و شاید و نشایدها» (مطهری، کلیات علوم اسلامی، ص ۱۷۸). بنابراین، عقل عملی، یعنی ادراک آنچه که سزاوار عمل است و عقل نظری؛ به معنای ادراک آنچه که سزاوار دانستن است.
۳. «قاعده‌ای است که به تدریج و خودبه‌خود، میان همه مردم یا گروهی از آنان به عنوان قاعده‌ای الزام‌آور مرسوم شده است» (کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، ص ۱۸۸).
۴. «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیره، اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد».
۵. «تشخیص عدم مغایرت با شرع بر عهده اکثریت فقهای شورای نگهبان است و عدم مغایرت با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است».
۶. «مجمع تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان، خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنها ارجاع می‌دهد و... به دستور رهبر تشکیل می‌شود».
۷. «و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا».
۸. «وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ»: «... و يقول یا ابصه استفت قلبک استفت نفسک البر ما اطمأن الیه القلب و اطمأنت الیه النفس ...».
۹. فرقه‌های حکم با فتوا عبارتند از:
یک. فتوا از مقوله اخبار است؛ ولی حکم از مقوله انشا. فقیه با فتوای خود، حکم شرعی کلی را بیان می‌کند و کاری با تطبیق آن بر مصداق ندارد، ولی در حکم، علاوه بر حیثیت فتوایی، حیثیت دستوری و اجرایی نیز ملاحظه می‌شود.

دو. فتوا کلی است؛ ولی حکم به لحاظ اینکه تطبیق بر مصداق است، نوعاً جزئی می‌باشد و با در نظر گرفتن شرایط و مصالح افراد و جامعه در موارد خاص صادر می‌گردد.

سه. فتوا فقط نسبت به مرجع فتوادهنده و مقلدان او لازم‌الاجرت است، در حالی که حکم حاکم اسلامی بر همه مردم و مقلدان همه مراجع و حتی بر خود مراجع نیز حجت شرعی می‌باشد. این احکام را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

الف) احکامی که در اجرای احکام اولیه و ثانویه از طرف ولی امر وضع می‌گردد؛ مانند فرمانهای جهاد یا دفاع.

ب) آن دسته از مباحات شرعی که مصالح جامعه، مقتضی الزام‌آور بودن آنها می‌باشد؛ مانند: مقررات راهنمایی و رانندگی، خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی یا در حریم آن است، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها، جلوگیری از ورود و خروج ارز، جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا، منع احتکار در غیر از دو - سه مورد، جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو و جلوگیری از حمل اسلحه.

ج) آن دسته از احکام شرعی اولیه که با مصالح جامعه، هر چند به صورت موقت همسویی ندارند؛ مانند حکم به تعطیلی حج، وقتی که مصلحت جامعه اسلامی اقتضای آن را دارد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید.
۲. احمد بن فارس بن زکریا، ترتیب مقایس اللغه، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مرکز دراسات الحوزة و الجامعة، ۱۳۸۷.
۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، تحریر الوسیله، قم: دارالعلم، بی‌تا.
۴. حر عاملی، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البتین، ۱۴۰۹ق.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۶. سروش، محمد، «مبانی عقلانی امر به معروف و نهی از منکر»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم، ش ۲، تابستان ۱۳۸۱.
۷. سیوطی، جلال‌الدین، الدرالمثور فی تفسیرالمأثور، قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۸. صدر، سیدمحمد، ماوراء الفقه، بیروت: دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۰ق.
۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۰. علامه حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

۱۱. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، **مفاتیح الغیب**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۲. **قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران**.
۱۳. کاتوزیان، ناصر، **مقدمه علم حقوق**، تهران: شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، چ ۱۶، ۱۳۷۲.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی، **فلسفه اخلاق**، تهران: چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۱.
۱۵. مطهری، مرتضی، **کلیات علوم اسلامی**، تهران: صدرا، ۱۳۸۱.
۱۶. نجفی، محمدحسن، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۷، ۱۹۸۱م.